طرح: حسین کشتکار | جوان

■ **شهید علی تلخابی**
تولد: ۱۳۰۹- اراک
شهادت: ۱۳۶۴- عملیات والفجر ۸- فاو
محل دفن: گلزار شهدای علی بن جعفر قم
قطعه ۹ ردیف یک شماره ۳۲۷

■ **شهیده کبری تلخابی**
تولد: ۱۳۱۷- روستای ضیاء آباد اراک
شهادت: ۱۳۶۶/۵/۶- مکه
محل دفن: گلزار شهدای علی بن جعفر قم
قطعه ۱۵ ردیف ۱۵ شماره ۷۵۳

■ **شهید ابوالقاسم تلخابی**
تولد: ۱۳۴۷- اراک
شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۱- عملیات خیبر بدر
محل دفن: گلزار شهدای علی بن جعفر قم
قطعه ۷ ردیف ۳ شماره ۱۷

■ **شهید احمد تلخابی**
تولد ۱۳۴۴- اراک
شهادت- ۱۳۶۱/۱۰/۲۰- عملیات والفجر مقدماتی
محل دفن: گلزار شهدای علی بن جعفر قم
قطعه ۲ ردیف ۱۴ شماره ۲۸۰

روایت فاطمه تلخابی از شهادت پدر، مادر و دو برادرش

شهادت در خانواده ما نوبتی بود

■ **صغری خیل فرهنگ**

پسر اول گفت: مادر جون برم جبهه؟ گفت: برو عزیزم. رفت و والفجر مقدماتی شهید شد! پسر دوم گفت: مادر، داداش که رفت، من هم برم؟ گفت: برو عزیزم. رفت و عملیات خیبر شهید شد! همسرش گفت: حاج خانم بچه‌ها رفتند، ما هم بریم تفنگ بچه‌ها روی زمین نمونه، رفت و والفجر ۸ شهید شد! مادر به خدا گفت: همه دنیام رو قبول کردی، خودم رو هم قبول کن. رفت و در حج خونین شهید شد! مرور اینگونه روایت‌ها و شنیدن برخی خاطرات از زبان خانواده شهدا تنها این فرموده امام خمینی را برای‌مان تداعی می‌کند که از دامن زن مرد به معراج می‌رود. شهید کبری تلخابی یکی از همان ام‌البنین‌های نهضت عاشورایی خمینی است که فرزندان و همسرش را راهی کرد و در نهایت جهاد و ایستادگی به مزد الهی دست یافت. زنی شهیدپرور که پس از شهادت دو فرزند و همسرش، در نهایت خود نیز به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید روایتی فاطمه تلخابی از بازماندگان خانواده است که پیش رو دارید.

■ **شهید علی تلخابی پدر خانواده**
تا نهضت امام به ثمر ننشیند آرام نمی‌نشینم

پدرم شهید علی تلخابی در تاریخ ۱۳۰۹ در تلخاب اراک به دنیا آمد. از همان سنین کودکی با کار و زحمت فراوان در کشاورزی و چوپانی مخارج و امرار معاش سه برادر و مادرش را به عهده می‌گیرد و جای خالی پدر را برای آنان پر می‌کند. پدرم انسان مؤمن و متقی و کشاورزی پرتلاش و زحمتکش بود.

هدفش به دست آوردن لقمه حلال بود. در یکی از سال‌های قبل از انقلاب، تولید محصول گندم کم شد، با این کمبود باز هم خمس آن را جدا می‌کرد. وقتی مادرم گفت: شما با این وضع در آخر سال کم می‌آورید، پدر گفت: «اگر از این گندم که خمسش را ندادیم، بچه‌ها بخورند وقتی که بزرگ شوند منحرف می‌شوند. اگر به آنها بگوییم نماز بخوانید یا روزه بگیرید گوش نمی‌دهند.»

پدرم به علت علاقه‌ای که به اهل بیت (ع) داشتند، در سال ۵۷ به شهر قم هجرت می‌کنند. همگام با همه مردم در تمام مراسم علیه شاه و رژیم وارد عرصه می‌شوند به طوری که وقتی بستگانش به او می‌گویند: چرا کمتر رفت و آمد می‌کنید؟ می‌گوید: «تا وقتی نهضت به ثمر ننشیند ما هم از پای نخواهیم نشست، وقت برای این کارها زیاد است. وقتی امام آمد و انقلاب انشاءالله پیروز شد، می‌آییم.»

بعد از شهادت دو برادرم احمد و ابوالقاسم در جواب عده‌ای که می‌خواهند ایشان به جبهه نروند، می‌گویند: «هرکس وظیفه خودش را انجام می‌دهد. الان وظیفه جبهه رفتن بر عهده من است.»

در عملیات والفجر ۸ وقتی فهمیده بودند ایشان پدر دو شهید است او را به خط مقدم نمی‌بردند، اما به اجبار فرماندهان را متقاعد کرده و به جلو می‌رود. در نهایت در روند عملیات والفجر ۸ در فاو بر اثر اصابت ترکش به شهادت می‌رسد.

■ **شهید احمد تلخابی**
اخلاص در کار داشته باشید

احمد از آنجایی که شب‌ها تا دیروقت در پایگاه می‌ماند به خانه نمی‌آمد. می‌گفت: «خانواده‌ام خوابیده‌اند مزاحم آنها نشوم.» هر وقت نامه می‌نوشت سفارش می‌کرد وقت را بیهوده تلف نکنید. کتاب‌های استاد مطهری و شهید دستغیب را مطالعه کنید که در تهذیب و تزکیه نفس انسان مؤثر است. سعی کنید در کاری که می‌کنید اخلاص داشته باشید چراکه کار موقعی ارزش دارد که فی سبیل‌الله باشد...

احمد در ۲۰ دی ماه ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی بر اثر اصابت ترکش به پشتش در سن ۱۷ سالگی به شهادت رسید.

■ **شهید ابوالقاسم تلخابی**
جوانی‌مان فدای اسلام

ابوالقاسم متولد ۱۳۴۷ بود. به حضرت زهرا (س) خیلی علاقه‌مند بود. فرقی برای اهل بیت (ع) قائل نبود ولی می‌گفت: «فاطمه زهرا (س) از یک غریبی خاصی برخوردار است.» برایش مهم نبود که حتماً باید لباسش چنین و چنان باشد. می‌گفت: «در آن دنیا فرقی نمی‌کند که با چه لباسی زندگی کرد این اعمال انسان است که او را بهشتی یا جهنمی می‌کند هدف پدرمان از زندگی، آوردن لقمه حلال و دیانت بود.»

در منزل ما همیشه صدای قرآن به گوش می‌رسید. به قم که آمدیم با اینکه مادرم یک زن روستایی بود اما از نظر سیاسی بسیار روشنفکر بود. نماز جمعه و راهپیمایی او در مناسبت‌ها هرگز ترک نمی‌شد. یادم می‌آید برادرم حسن در روز قدس به دنیا آمد. صبح با مادرم در راهپیمایی شرکت کردیم بعد از ظهر حسن به دنیا آمد. در شهادت برادرانم وقتی بی‌تابی می‌کردیم، مادرم می‌گفت: «ما بهشت را خریده‌ایم آنان در راه خدا رفته‌اند!» مادرم می‌گفت: «امام حسین (ع) در دشت کربلا برای دین اسلام ۷۲ تن قربانی داد. حالا نوبت ماست که جوانی‌مان را فدای اسلام کنیم.» ابوالقاسم در ۲۱ اسفند ماه ۱۳۶۳ در روند عملیات خیبر بر اثر اصابت ترکش به صورتش به شهادت رسید.

ابوالقاسم در وصیت‌نامه‌اش نوشت: «می‌خواهم بگویم خدایا اگر من در این برهه از زمان در بستر بمیرم، ننگ است. زیرا برادر شهیدم، احمد، در راه دین اسلام جانش را فدا کرد. من از خداوند متعال می‌خواهم جنازه‌ام در توفان و زیر آب باران از بین برود تا با رویی سفید پیش برادرم احمد و امام حسین (ع) بروم. ای جوانان نکند در رختخواب و با ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. مبادا در غفلت بمیرید در حالی که حضرت علی(ع) در محراب عبادت به شهادت رسید. نکند در هوا و هوس خود بمیرید در حالی که علی‌اکبر در راه حسین (ع) به شهادت رسید.»

> ابوالقاسم در وصیت‌نامه‌اش نوشت: «می‌خواهم بگویم خدایا اگر من در این برهه از زمان در بستر بمیرم، ننگ است. زیرا برادر شهیدم، احمد، در راه دین اسلام جانش را فدا کرد. من از خداوند متعال می‌خواهم که وقتی شهید شدم، مفقودالاثر شوم. می‌خواهم جنازه‌ام در توفان و زیر آب باران از بین برود تا با رویی سفید پیش برادرم احمد و امام حسین (ع) بروم. ای جوانان نکند در رختخواب و با ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد»

■ **شهید کبری تلخابی**
شهادت در خانه خدا

مادرم کبری تلخابی در سال ۱۳۱۷، در ضیاءآباد اراک متولد شد. روستای‌شان مدرسه نداشت برای همین از تحصیل محروم شد. مدتی بعد با پدرم علی تلخابی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هفت پسر و دو دختر شد.

علی تلخابی لحاف‌دوز بود و گهگاهی هم برای اداره امور زندگی کشاورزی می‌کرد. با شروع جنگ، مادرم پسرانش را به دفاع از کشور تشویق می‌کرد و برای کمک به جبهه، از هر چه در خانه داشتیم، دریغ نمی‌کرد. مواد لازم رزمندگان را به منطقه می‌فرستاد و مدتی بعد خبر شهادت بچه‌ها بود که به او می‌رسید و دل او را آسمانی می‌کرد.

سال ۶۶ بعد از شهادت پدر و دو برادرم، مادرم مستطیع شده بود و باید به حج می‌رفت. بسیار خوشحال بود که به زیارت ائمه بقیع مشرف می‌شود. علاقه عجیب او به حضرت زهرا(س) در زندگی‌اش تأثیر فراوان گذاشته بود. می‌گفت: باید آن حضرت را در زندگی سرمشق خود قرار دهیم. هنگام عزیمت به بیت‌الله الحرام وقتی به او می‌گویند هنگام برائت از مشرکان خیلی جلو نرو، گفته بود: من صف اول می‌ایستم و جلو می‌روم و پرچم را خودم به دست می‌گیرم و از خدا می‌خواهم که من هم شهید شوم. این چنین هم شد، در حالی که در صفوف راهپیمایان جمعه خونین مکه با در دست داشتن پرچم انزجار خود را نسبت به امریکا و عمال دست‌نشانده‌اش ابراز می‌کرد، به وسیله آب جوش توسط سعودی‌ها می‌سوزد و مورد ضرب و شتم واقع می‌شود و در نهایت در ۶ مرداد ماه ۱۳۶۶ در مکه معظمه به شهادت می‌رسد.

وقتی خبر شهادت پدر خانواده را برای مادر آوردند او مصمم‌تر از همیشه می‌گوید: این‌ها چیزی نیست خدا سایه امام را بر سرمان نگه دارد. هنگامی که با ترحم به او می‌گفتند: دو پسرت را از دست داده بودی بس نبود که همسرت را نیز به جبهه فرستادی؟! می‌گفت: «حضرت علی (ع) برای چه شهید شد؟ همسر من هم در این راه به شهادت رسید، از خدا می‌خواهم من هم شهید شوم.» این چه حرفی است؟!... «وقتی شهید شدم خبر شهادتم را برایتان می‌آورند.»

نگاه

انگیزه‌های حضور در جبهه مقاومت اسلامی با نگاهی به وصیتنامه دو شهید

پدرانی برای تمامی مستضعفین جهان

■ **علیرضا محمدی**

متون زیر بخشی از وصیتنامه و پیام دو شهید به فرزندان‌شان است که در فاصله زمانی ۲۲ سال نگاشته شده‌اند. به شباهت این دو متن توجه کنید:

«می‌دانم که دوست داشتی من در کنارت باشم اما اگر قرار بود همه باباها در کنار فرزندان‌شان بمانند، چه کسی به داد این مردم مظلوم برسد.»

شهید رسول حیدری

«با اینکه خیلی دوست داشتم ببینمت اما نشد. چون من صدای کمک خواستن بچه شیعه‌ها را می‌شنیدم و نمی‌توانستم به صدای کمک خواستن آنها جواب ندهم.»

شهید سجاد طاهرنیا

■■■

متن اول بخشی از نامه شهید رسول حیدری از رزمندگان دفاع مقدس است که در پی نسل‌کشی مسلمانان در بوسنی به این کشور می‌رود و ۱۹ خرداد ۱۳۷۲ در نزدیکی شهر کاکانی به شهادت می‌رسد. آن موقع فرزندش محمدمهدی پنج سال بیشتر نداشت و شهید حیدری این نامه را از سر دلتنگی و در پاسخ به سؤالی که قاعدتاً در ذهن محمدمهدی چه در دوران طفولیت و چه بزرگسالی شکل می‌گرفت، نگاشته است.

متن دوم نیز بخشی از وصیتنامه شهید سجاد طاهرنیا از شهدای مدافع حرم است که شش ساعت قبل از تولد فرزندش محمدحسین به سوریه می‌رود و ۱۵ روز بعد اول آبان ماه ۹۴ در حالی که هنوز نوزادش را ندیده بود به شهادت می‌رسد. او اینها را نوشته تا بعدها محمدحسین بداند چرا پدر به این زودی او را ترک کرد و به شهادت رسید.

نکته جالب در این دو متن شباهت حالات دو شهید است که یکی برای کمک به مسلمانان بوسنی و دیگری برای حفظ حریم اهل بیت و کمک به مسلمانان سوری عازم شده‌اند. اما صرف نظر از این شباهت‌ها، نکته‌ای در این دو وصیتنامه جلب توجه می‌کند؛ پاسخ به چرایی حضور در یک کشور دیگر و جنگیدن کیلومترها دورتر از خاک سرزمین‌شان است.

در واقع این پرسش خیلی از ما ایرانی‌ها است که باید پاسخ داده شود. قاعدتاً برای ما که هشت سال دفاع مقدس را پشت سر گذاشته‌ایم، شرایط حضور یک رزمنده در جبهه‌های جنگ تحمیلی با حضور در جبهه مقاومت اسلامی تفاوت دارد. آن زمان غیر از هر اعتقاد و عقیده‌ای، بحث وطن مطرح بود و حالا بُعد عقیدتی جبهه مقاومت اسلامی بر بُعد وطن دوستانه ارجحیت یافته است. بنابراین هر دو شهید به خوبی می‌دانستند که در درجه اول باید به سؤالات ذهنی فرزندان‌شان پاسخ دهند.

جنگ در بوسنی آن قدر که در این کشور عمیق بود، برای ما ایرانی‌ها عمق نداشت. تنها تعداد انگشت‌شماری ایرانی در آنجا به شهادت رسیدند که یکی از آنها رسول حیدری بود. اما در خصوص جنگ در عراق و سوریه قضیه فرق دارد. تاکنون صدها نفر از هموطنان‌مان در این دو کشور و خصوصاً سوریه به شهادت رسیده‌اند. همین بالا رفتن تعداد شهدا باعث شده تا ابهام پیرامون چرایی این حضور در سطح گسترده اما خاموش و بی‌صدا در جامعه طرح شود.

باید در نظر داشته باشیم که سؤال پیرامون این حضور اول از هر کس برای خود رزمندگان جبهه مقاومت اسلامی مطرح می‌شود و در مرحله بعدی خانواده آنهاست که با چنین سؤالاتی روبه‌رو می‌شوند. اینکه یک پدر چرا باید کودک خردسالش را رها کند و چند هزار کیلومتر دورتر از خاک کشورش در قلب اروپای مسیحی به شهادت برسد، چیزی نیست که به این راحتی‌ها هضم شود اما برای شهید حیدری حل شده بود و با جملات مختصری آن را برای فرزندش توضیح داد: «اگر همه باباها کنار فرزندان‌شان باشند چه کسی به داد این مردم مظلوم برسد.»

یا پدر دیگری به دلیل تلاقی زمان اعزامش به سوریه با تولد فرزندش به اصرار خود را به جمع مدافعان حرم می‌رساند. «این عجله و اصرار برای چه بود؟» به حتم یکی از پرسش‌های اساسی زندگی محمدحسین کوچولو در آینده خواهد بود. بنابراین سجاد در وصیتنامه‌اش می‌نویسد که چشمانش دوست داشتند صورت فرزند را ببینند اما گوش‌ها دیگر تاب و تحمل شیون بچه شیعه‌ها را نداشتند. این دو شهید با کلماتی بسیار ساده همه ماجرا را تعریف کرده‌اند. کمک به اسلام ناب محمدی و مستضعفان چه در بوسنی و چه در سوریه. منتها به نظر می‌رسد مقابل پرسشی که جامعه گاه از چرایی حضور رزمندگان ایرانی در جبهه مقاومت اسلامی می‌پرسد، جای پاسخ این دو پدر خالی است. پدرهایی که آن چه برایش احترام و ارزش قائل بودند و به آن اعتقاد داشتند را در عمل به اثبات رساندند. آنها از اهل و عیال گذشتند و رفتند چون جای خالی خیلی از نرفتن‌ها در زندگی و درد و رنج محرومان احساس می‌شود. شاید در ایران هم محرومیت وجود داشته باشد که دارد. اما این پدرها آن طور که بلد هستند به کمک محروم می‌روند. مثالش شهید رسول حیدری که هشت سال تمام عمرش را برای دفاع از ایران و ایرانی صرف کرد و حالا که جنگیدن را خوب بلد است، رفت تا در بوسنی همین کار را انجام دهد. منتها این بار برای دفاع از مسلمانانی در قلب اروپا.

این دو پدر و رزمندگانی از این دست هرچند سن و سالی نداشتند، اما به نوعی پدر معنوی کشورمان محسوب می‌شوند. آنها به نام دین، به نام شرف، به نام انسانیت و ایثار و البته به نام یک پدر رفتند تا هیچ کودکی در هیچ جای دنیا احساس یتیمی و محرومیت نکند.

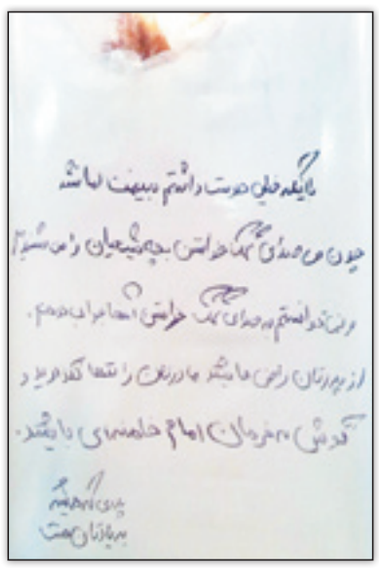

■ متن وصیت‌نامه شهید سجاد طاهرنیا

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۳۴

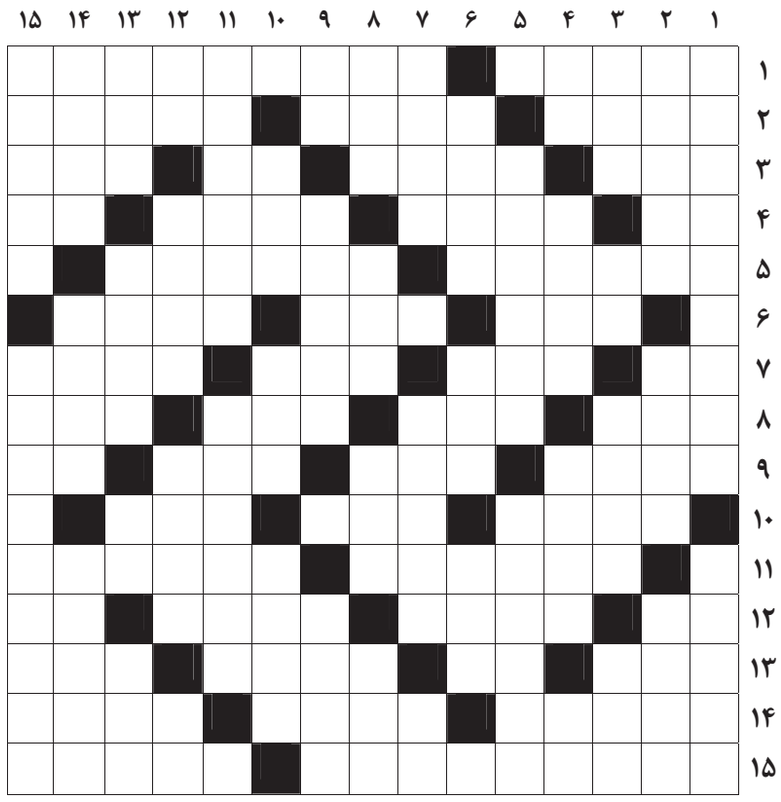

از راست به چپ

■ ۱- شهر و بستانی به همین نام- امر غیر منتظره و عجیب و به شدت تأثیرگذار ■ ۲- شغال- باشگاه- افشرده میوه ■ ۳- اندام پرواز- سرشماری- کلاه الف- خوب و حسن ■ ۴- مایه حیات- وسیله زندگی- کلاهبردار- رود چین ■ ۵- وسیله اعدام انقلابیون فرانسه- تا پای دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود ■ ۶- صد و یازده- بد بوی پرخاصیت- خالق اثر ایلیاد ■ ۷- باران اندک- تن‌پوش گرمابه- خونبها- بدنام ■ ۸- سال آذری- سخن تب آلود- کشتی رزمنده- حلزون گیلانی‌ها ■ ۹- ضد نفاق- عدد اختاپوس- بعضی‌ها از چاه تشخیص نمی‌دهند- تو رفتگی ظرف ■ ۱۰- از اسامی بانوان- گندم آسیاب شده- نوعی رنگ گرم ■ ۱۱- از نام‌های کشور هلند- کاشف پنی سیلین ■ ۱۲- حرفه و فن- کمک- خوراک چهل قلندر- غذای سنتی ■ ۱۳- در خانه و گرد جهان می‌گردیم- درخت انگور- از اسامی پسران که در زبان فارسی به معنی شجاع و دلیر است از انجیل‌ها ■ ۱۴- نام خوراکی محبوب- نوعی کاغذ- جاده هواپیما ■ ۱۵- عصبانیت و ناراحتی- موسسه نیکوکاری

از بالا به پایین

■ ۱- رمانی از انوره دوبالزاک، نویسنده فرانسوی- صلیب ■ ۲- مذهب حاکم در عربستان- نوبت کاری- لباس شنا ■ ۳- کفش چرمی ساده- گشوده- خط انگلیسی زبان- بستن و دوختن ■ ۴- شامل همه- هر نوع فلز- منسوب به قند- به دنیا آوردن ■ ۵- آنچه در زمین ایجاد شده شامل ساختمان و اموال غیر منقول- تیم ورزشی ارامنه ■ ۶- ضرورت ورزش تیراندازی- وقت و زمان- همراه تب می‌آید ■ ۷- سعی- آدرس پستی- متضاد جزء ■ ۸- نوعی گره- درخت همیشه لرزان- نرم و شکننده- قصر ■ ۹- بالای انگلیسی- یار فرهاد- آبزی خوشمزه ■ ۱۰- هواپیمای جنگی روس- سگ پاچه‌گیر- به سرعت ■ ۱۱- کنگره سر دیوار- روغنی که به مصرف داروسازی می‌رسد ■ ۱۲- نفوذ به یک سیستم رایانه‌ای- قاضی ورزشی- تنگه راهبردی جنوب ایران- حرف فقدان ■ ۱۳- بد بو- زن یا شوهر- ماه سرد- خزنده خطرناک ■ ۱۴- تخته شیرجه- پیشگاه خانه- نوعی برادر و خواهر ■ ۱۵- پهلوان یونان- گر وا نمی کنی گره ای خود گره مشو/... باش چو دستت گشاده نیست

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۵	۳	۷	
۹		۶						
				۷		۸		
	۲		۵		۶			
		۵				۴	۸	۶
	۳	۷				۱		
۳					۹			
			۲				۵	۴
	۵	۸						

جدول کلمات متقاطع
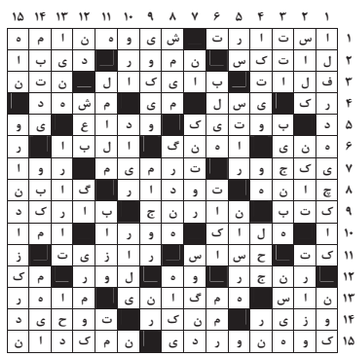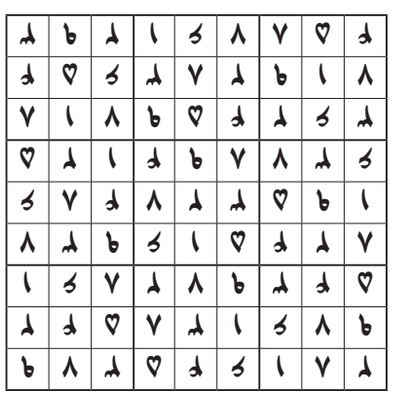
پاسخ جدول شماره ۴۷۳۳